

نقدی بر یادداشت سیاسی نبرد خلق شماره (۲۲۶)

ب. محله

رفیق بیژن عزیز، یادداشت سیاسی شما را در این شماره نبرد خلق خواندم (طبق معمول). از "بحران عراق" صحبت کرده و نوشته اید که "به ویژه بسیاری از نیروهای ترقیخواه، صلح طلب و آزادیخواه منطقه در مورد آن دچار سردگمی هستند." حرف بسیار بجایی است. واقعاً که بسیاری سرگیجه گرفته اند. نمی دانند که در کجا قرار دارند. بسیاری مقهور شده اند. بعضیها دهانشان آب افتاده است. خیلها احتمالاً کاملاً بند را آب داده و منفعل منفعل شده اند.

حزب توده، اکثریت و امثالهم، که تا پیش از هجوم ایالات متحده به عراق، به جمهوری اسلامی دلسوزانه خط می دادند که چگونه خود را در مقابل موج طوفنده ای که از راه می رسد، حفظ کنند، اکنون از "اعمال ناسنجیده" برخی "عناصر مشکوک" در مدیریت آمریکایی ها در عراق سخن می گویند. هیچ تردیدی ندارم که این "روشنفکران" به زودی پای انجمن حجتیه، سرمایه داران زالوصفت، و فئودال های فراری را هم به میدان بیاورند و از حکام آمریکایی عراق بخواهند که با رعایت بندهای "ج" و "د" از انجمن حجتیه که در "پیشرفت صلح" و "ایجاد آرامش" کارشکنی می کند، و از فئودالهای فراری که صندوقهای "انتخابات شهرداریها" را به آتش می کشند و مانع ورود عناصر "دگراندیش و سکولار" به انجمنهای شهر و روستا می شوند، خلع ید نمایند. (فکر می کنم که اواخر سال ۵۶ و یا اوایل سال ۵۷ بود که رادیو مسکو، در حالی که سراسر ایران یک پارچه آتش بود، خبر از انتخابات شهرداری ها می داد! اگر فکر می کنیم که تجربه زندگی ما را تغییر می دهد، قطعاً داریم اشتباه می کنیم. حزب توده و همتای کوتوله عراقی اش نمونه های بارزی هستند.)

حمله ایالات متحده به افغانستان برای بسیاری خرجی به بار نیارود، زیرا که آروغی زده و با انداختن بادی به غبغب می گفتند که گذشتن از طالبان یک کام به پیش است. از جمله حزب کاغذی حکمت اعلامیه داده و حمله آمریکا را ورود مدرنیسم و سکولاریسم (این واژه هم قطور مثل آچار فرانسه

در همه حالی به کار همه کسی می خورد!) به افغانستان نامید و فی الواقع بر آن صحنه گذاشت. اما، از بخت بد، عراق با افغانستان بسیار فرق داشت. به همین خاطر بسیاری برای مدتی سکوت پیشه کردند. تا مدتی اصلاً از اشغال حرفی نمی زدند. نه جرئت صدور اعلامیه ای را در محکومیت تهاجم ایالات متحده به ملتی داشتند که تنها گناهایش اهمیت سوق الجیشی زمینی بود که بر آن خانه ساخته بودند؛ و نه می توانستند و می خواستند که به توضیح منطقی و علمی علل تهاجم امپریالیستی بپردازند، چون که احتمال داشت که از بهره برداریهای اپورتونیستیشان در آینده پیشگیری کند و به غده عمیقاً دردناک پراگماتیستیشان فشار بیاورد. "بحران عراق" مسئله داخلی آن کشور معرفی شد که ربطی به ما ندارد. ما که هیچ وقت نخواستیم در امور داخلی یک کشور مستقل دخالت کنیم و امروز هم نمی خواهیم. (واقعاً، استدلال را می بینید؟ مو لا درزش نمی رود!) تلویزیونهایشان که تا دیروز تلویزیون بغداد و الجزیره را رله می کرد، ناگهان مصاحبه های مطبوعاتی طولانی کاویلین پاول را نشان می داد. (بدون هیچ گونه توضیحی و تشریحی) سردگمی و سرگیجه بسیار شدید بود و همان طور که شما هم نوشته اید هنوز هم ادامه دارد.

طول و عرض و عمق این سرگیجه به قدری است که بسیاری تاریخ مقاومت عراق در مقابل اشغال را از روزی که روزنامه مقتدی صدر توسط برمر، خلیفه بغداد بسته شد، می نویسند. حزب توده "عناصر بی مسئولیت" در بارگاه خلیفه را مقصر می داند، که راه را برای "خشونت گرایان" و "هادی غفاری عراق" باز می کند، و امکان "برقراری آرامش" را که عناصر دلسوز و "سکولار" خواهان آنند، سلب می نمایند. حزب توده (و دیگرانی مانند دستک حکمت که خواهان ایجاد آرامش و صلح و صفا هستند) توضیح نمی دهند که این آرامش چگونه آرامشی است؟ و در جهت منافع چه کسانی است؟ به چه قیمتی قرار است که به دست بیاید؟ حزب توده (و همپالکهایش) به روی مبارک هم نمی آورند که شرکتهای غول پیکر چندملیتی دهان بویناک شان را تا بناگوش باز کرده اند که تا در آرامشی گورستانی تمامیت عراق را بلعند. این ها نمی گویند که همین الانش که آرامش نیست، نزدیک به صد شرکت اسرائیلی دارند ذره-ذره خاک این کشور به توبره می ریزند. حزب توده

اصلاً نمی خواهد توضیح بدهد که اگر همین فردا آرامش در عراق برقرار شد، آنوقت چه کسی برنده بازی است؟ حزب توده هم احتمالاً مثل حزب کاغذی حکمت می خواهد در آرامش "سازمانهای میلیونی" بیکاران درست کند و کارگران را هم در سندیکاها و اتحادیه های کارگری سر و سامان بدهد و آن گاه بدون آن که خونی از دماغ کسی بریزد (انقلاب سفید)، در طی یک انتخابات آزاد حکومت را از برمر ببرد و بی سر و صدا یک "دنیای بهتر"؛ بهتر از آن چه را که امپریالیست ها سفارشش را داده اند، در آن جا برقرار کند!! کشوری که احتمالاً روشنفکران عضو دستک حکمت خواب اش را می بینند چیزی بیش از الگوی اسرائیل نیست. (حکمت قبل از این که دار فانی را وداع بگوید، اسرائیل را بهترین الگوی دموکراسی در منطقه نامیده و آن را چندان به دور از سوسیالیسم نمی دانست! حیف از آن مدرک دکتری که به ایشان داده بودند.)

البته در میان روشنفکران سردرگم برخی همچون حزب دموکرات، کومله و "حزب خلق بلوچستان" (البته این موجود را خدا فقط می شناسد) صادقانه و بی رودریستی همان روزهای اول با صدور اعلامیه ای قدوم مبارک سربازان آمریکایی به منطقه را شادباش گفتند و علناً اظهار امیدواری نمودند که بعد از صدام نوبت آنها باشد. یعنی بی پرده و صاف و پوست کنده: آقای ایالات متحده بیا یک لطفی بکن و آن دموکراسی "سکولار" را به وسیله مدرنترین وسایل حمل و نقل هوایی و آلات و ادوات پیشرفته و با هوش به ایران ما هم بیاور، تا مردم تشنه سکولاریسم در ایران مزه این معجون ناسوتی (و در عین حال لاهوتی) را بچشند.

علت این که چرا این همه سرگیجه گرفته اند و نمی توانند بحران عراق را بشناسند به راستی چیست؟ آیا ریشه در مسایل معرفتی روشنفکران ما دارد؟ یا آن که ابزار شناختی که آن ها به دست گرفته اند کند و نابرا است؟ سوال دیگری که باقی می ماند این است که اگر "جهان به عمق مداخله آخوندها در بحران عراق پی نبرده است"، پس چرا "جهان" به این مسئله نمی پردازد که با این "بحران" چه باید کرد؟ چرا هیچ کس نمی گوید که این "بحران" چگونه و به دست چه کسی به وجود آمده است؟ چرا کسی به روی مبارک نمی آورد که اگر این بحران این گونه دست جمهوری اسلامی را در مداخله در کشور همسایه اش باز

گذاشته، آن وقت با این "بحران" چه باید کرد؟ چرا به جای پرداختن به "بحران" و ارایه راه حل برای آن، که علت العلل باز شدن دست مداخله گر جمهوری اسلامی است، به معلول پرداخته می شود. اگر "اشغال بر مداخله جویی های" صد هزار بار خطرناکتر "جمهوری اسلامی در عراق سایه افکنده است"، آن وقت چرا نباید ابتدا این سایه و این پرده ضخیم را کنار زد. اگر این حشرات الارض و بنیادگرایان اسلامی (که گویا فاقد هر گونه اصل و نسب طبقاتی بوده و ماوراء جامعه و طبقات می زیند، هیچ ربطی به سیستم سرمایه داری جهانی ندارند، در آن نقشی به عهده شان گذاشته نشده است، سرمایه شان در اقصی نقاط جهان به گردش در نیامده است، بانکهای بین المللی سرمایه شان را انباشت نکرده اند و غیره) این گونه بی محابا می توانند زن ستیزی، روشنفکری ستیزی، سکولاریسم و هر ستیزی دیگرشان را در جنوب و شمال عراق رواج دهند، آنوقت چرا نمی پرسیم که سرچشمه این آزادی عمل در کجاست؟ آیا استراتژیست های واشنگتن نمی دانستند که ایران اهداف مداخله گرانه در منطقه دارد؟ آیا آن ها یک مشت بچه بودند که گویا هاشمی رفسنجانی بهرمانی به سادگی خوردن یک لیوان آب فریب شان داد؟ آیا می خواهیم وانمود کنیم که همه مذاکرات ایالات متحده و آخوندها پیش از شروع تهاجم گرگ ها به منطقه عاری از حقیقت است؟ مگر جمهوری اسلامی، پس از آن که ایالات متحده بمباران محل تجمع افراد سازمان مجاهدین را خاتمه بخشید و از قلع و قمع کامل آن ها، که باید در وهله اول رهبری را شامل می شد، موقتاً دست کشید، به طور علنی اعلام نکرد که آمریکا نقض عهد نموده است؟!

به رغم اعلام پایان جنگ در ماه مه سال گذشته توسط آیت الله منتظری ایالات متحده، نزدیک به ۹ ماه مقاومت در سراسر عراق جریان داشت. همه "روشنفکران سرگیجه گرفته" سکوت کرده بودند و رامزفلد نیز به راحتی مقاومت را مشتکی اراذل و اشرار می نامید. تا آن که امداد غیبی از راه رسید و مقتدا صدی علم شد، و آقای رفسنجانی قوه ناطقه اش کار کرد و ناگهان دسته کر مداخله جمهوری اسلامی در عراق به راه افتاد. اولاً، چرا هیچ کس نمی گوید که آنها بی که

بقیه در صفحه ۱۹